

## احساس مذهبی در عصر حاضر

متن سخنرانی امیل دورکیم  
ترجمه سارا شریعتی

امیل دورکیم بنیانگذار جامعه‌شناسی و یکی از مهم‌ترین مراجع مطالعه جامعه‌شناسی دینی است. مشهورترین و مورد استنادترین نظریه دورکیم در این حوزه تمایز میان امر قدسی (sacre) و امر دنیوی (profane) به عنوان فصل مشترک همه ادیان است. اما در این حوزه آن‌چه کمتر شناخته شده است، تعریف دین نه تنها به منزله یک نظام اعتقادی بلکه به یک منبع حرکت‌زای اجتماعی و آرمان‌پردازی جمعی است، منبعی که از پویایی درونی جوامع انسانی تغذیه می‌شود. مطالب زیر متن سخنرانی امیل دورکیم در آغاز سلسله کنفرانس‌هایی است که در زمستان ۱۹۱۳-۱۹۱۴ به وسیله اتحادیه آزاداندیشان و مؤمنان آزاده حول پنج محور برگزار شد و چندی بعد تحت عنوان احساس مذهبی در عصر حاضر انتشار یافت. مسائل مورد بحث در این کنفرانس‌ها عبارت بودند از:

۱. آیا می‌توان نشانه‌های احیای دین را تشخیص داد؟
۲. آیا دین برای مردم ضرورت دارد؟
۳. فهم اجتماعی از دین.
۴. دین و روشنفکران.
۵. آینده کاتولیسیسم.

سخنرانی دورکیم در سومین جلسه این کنفرانس‌ها، تحت عنوان فهم اجتماعی از دین، به دنبال انتشار صور بنیانی حیات دینی و به عنوان مقدمه‌ای بر این کتاب ایراد شد که ضرورت

بازخوانی دورکیم و همچنین مناسبت امروزی این متن انگیزه اصلی ترجمه آن بوده است.

خانم‌ها و آقایان. از دعوتی که از من به عمل آمده و افتخاری که نصیبم شده است، سپاسگزارم. همین بعد از ظهر بود که آقای آ، پس از آن‌که اطلاع یافت من فقط می‌توانم در ابتدای این جلسه شرکت داشته باشم، از من خواست تا در همین شروع جلسه، چند کلمه‌ای با شما صحبت کنم. پس این سخنان بیان خام اندیشه‌ای است که البته خود خام نیست اما بهتر آن بود که به گونه‌ای دیگر ارائه شود. از طرفی، قصد ندارم پیشاپیش به موضوعی بپردازم که قرار است امروز عصر آقای بولو درباره‌اش صحبت کند. همین اندازه که به من اجازه دادند تا اولین سخنانم باشم، خود لطف بزرگی در حق من است و از ایشان تشکر می‌کنم. اما از آن‌جا که ایشان می‌خواهند در این جلسه به بررسی کتابی که اخیراً در خصوص برخی از صور بنیانی حیات دینی منتشر کرده‌ام بپردازند، می‌کوشم تا اجمالاً نشان دهم که در چه حال و هوایی مایلم مورد مطالعه و سپس بحث قرار گیرم و از آن‌جا که این جمع مرکب از دو گروه آزاداندیشان و مؤمنان آزاده است، از شما اجازه می‌خواهم تا هر طیف را جداگانه مورد خطاب قرار دهم.

نخست روی سخنم با آزاداندیشان است، آنانی که آزادی کامل خود را در برابر هرگونه اصول عقاید و حتی در برابر کسانی که گاه مزین به نام زیبای آزاداندیشی اند حفظ کرده‌اند، تا وجه متمایز برداشت‌هایی را که در این کتاب بسط داده‌ام نشان دهم. من از ایشان خواهم خواست که توجه خود را معطوف به یکی از وجوه زندگی دینی کنند که بی‌تردید از چشم مؤمن پنهان نمانده است، اما آزاداندیش همیشه به قدر کافی آن را درک نمی‌کند و با این همه شاخصه حقیقی حیات دینی همان است.

اغلب، اندیشمندانی که دین را با عبارت عقلانی ترجمه کرده‌اند، به دین فقط به عنوان یک نظام عقاید<sup>۱</sup>، یک نظام تصورات برای بیان بخش‌هایی از امور واقع همچون خواب، رؤیا، بیماری، مرگ و یا مظاهر بزرگ طبیعت پرداخته‌اند، در حالی که وقتی دین را فقط به مجموعه‌ای از عقاید مشخص یا به‌ویژه مجموعه‌ای از باورها اطلاق کنیم، به نظر خواهد رسید که فرد هم می‌تواند با تکیه بر نیروهای فردی‌اش پایه‌گذار این اصول عقاید باشد. اما بی‌شک در این تصورات چیز دیگری هم وجود دارد، چیزی حیرت‌آور با وجه متمایز اسرارآمیزی که ما را مضطرب می‌کند. از طرف دیگر، بنا به تجربه می‌دانیم که ترکیبات ذهنی به قدری متنوع، متفاوت، غنی و خلاق هستند که ما آن‌ها را پیشاپیش به حساب اقتدار و اعتبار روح می‌گذاریم

۱. باقر پرهام نظام عقاید را «دستگاهی از فکرت»ها ترجمه کرده است. رک. صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز، ۱۳۸۳، ص ۵۷۶.

و با کمال میل می‌پذیریم که اندیشه بتواند چنین اعجازهایی را از هیچ ابداع کند. اما حتی اگر آرمان‌های مذهبی فی‌نفسه دارای چنین وجوه متمایزانه باشند، این مشخصات ویژه را نباید در ترکیبات ذهنی جست.

درواقع، دین تنها یک نظام عقاید نیست. دین قبل از هر چیز نظامی از نیروهاست. انسانی که زندگی مذهبی دارد، فقط انسانی نیست که دنیا در ذهنش به این یا آن شکل تصویر می‌شود. از آن‌چه دیگران از آن بی‌خبرند اطلاع دارد، بلکه قبل از هر چیز کسی است که در خود قدرتی را احساس می‌کند که به‌طور معمول فاقد آن است و وقتی که در حالت مذهبی نیست، احساس نمی‌کند. حیات دینی موجب نیروهای بسیار خاصیست. من نمی‌توانم این نیروها را در این جا ترسیم کنم، فقط در یک کلام یادآوری می‌کنم و به ذکر این نکته نیز اکتفا می‌کنم که همین نیروهاست که کوه‌ها را از جا برمی‌کنند. مقصودم این است: انسانی که حیات مذهبی دارد، باور دارد که در نیروی مسلط بر خودش مشارکت می‌کند، نیرویی که در عین حال حمایتش می‌کند و او را به فراسوی خود می‌خواند. با تکیه بر همین نیروست که به نظرش می‌رسد می‌تواند بهتر با ابتلائات و مشکلات زندگی مواجه شود و حتی می‌تواند طبیعت را در برابر خواست خود به زانو درآورد.

این احساس [مذهبی] در جامعه بشری عمومی‌تر و مداوم‌تر از آن بوده است که بتواند توهم باشد. توهم قرن‌ها به این ترتیب تداوم نخواهد یافت. پس این نیرویی که انسان احساس می‌کند به سویش می‌آید، می‌بایست واقعاً موجود باشد. در نتیجه آزاداندیشی - یعنی انسانی که وظیفه خود می‌داند به گونه‌ای روش‌مند دین را با دلایل طبیعی بیان کند، بی‌آن‌که هیچ‌گونه مفهومی دیگری را جز مفاهیمی که از استعدادها و برهانی معمول ما برگرفته شده باشد در بیان دین مداخله دهد - باید مسئله دینی را به این ترتیب برای خود طرح کند: این نیروها که هم بر او مسلط‌اند و هم از او محافظت می‌کنند، از کدام بخش از جهان تجربه می‌توانند به سویش آیند؟ به سادگی می‌توان فهمید که تلاش ما برای تفسیر این یا آن پدیده طبیعی نیست که فوراً چنین حجمی از زندگی را برای ما میسر کرده است. از تصور خطای خواب یا مرگ نیست که نیروهایی با چنین طبیعتی توانسته‌اند برانگیخته شوند. مظاهر قدرت‌های عظیم کیهانی نیز نمی‌توانند چنین نتیجه‌ای دربر داشته باشند.

این‌ها، همچنان که می‌دانید، عقلانی‌ترین توضیحاتی است که تاکنون از دین ارائه شده است. اما نیروهای فیزیکی صرفاً نیروهای فیزیکی هستند و در نتیجه خارج از من باقی می‌مانند. من می‌توانم آن‌ها را از بیرون ببینم، اما آن‌ها در من نفوذ نمی‌کنند و با زندگی درونی من آمیخته نمی‌شوند. من تنها به این دلیل که جریان رودخانه‌ها، رویش و سرسبزی خرمن‌ها و گردش

ستارگان را می‌بینم، خود را قوی‌تر و مجهزتر در برابر سرنوشت و رهاتر از قید طبیعت احساس نمی‌کنم. فقط نیروهای اخلاقی‌ای که در درون خود احساس می‌کنم هستند که می‌توانند بر من حکم کنند و به من آرامش بخشند. و باز هم تکرار می‌کنم، این نیروها باید واقعی باشند، باید واقعاً در درون من وجود داشته باشند، چراکه احساس آرامش و تعلق که در من ایجاد می‌کنند صرفاً توهم نیست.

به این ترتیب، مسئله به شکلی نسبتاً ساده مطرح می‌شود. برای توضیح دین، برای این‌که دین را از نظر عقلانی قابل فهم کنیم - و این چیزی است که آزاداندیش پیشنهاد می‌کند - باید در جهانی که با مشاهده برای ما قابل دسترس است، به مدد استعدادها و توانایی‌های انسانی مان، منبع انرژی‌ای فراتر از آنچه فرد در اختیار دارد و با این حال می‌تواند با وی ارتباط برقرار کند، بیابیم. من از خود می‌پرسم که آیا می‌توان این منبع را در جایی دیگر جز در زندگی خاصی که از تجمع انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد یافت؟ در واقع، ما می‌دانیم که وقتی انسان‌ها جمع می‌شوند و وقتی زندگی مشترکی دارند، از پیوندشان نیروهای استثنایی متراکمی پدید می‌آید که بر آن‌ها غلبه کرده به هیجان‌شان می‌آورد و ندای حیاتی‌شان را به درجه‌ای می‌رساند که پیش از این در زندگی خصوصی‌شان نمی‌شناختند. انسان‌ها گاه تحت تأثیر عمل جمعی دچار هذیان‌هایی می‌شوند که آن‌ها را به ارتکاب اعمالی می‌کشاند که در حین آن خود را بازنمی‌شناسند.

من این‌جا امکان ارائه تحلیل‌ها و وقایعی که این نظریه بنیادی بر آن‌ها مبتنی است، حتی به اختصار، ندارم. تنها خود را به این محدود می‌کنم تا مخاطبانی را که آثار مرا نخوانده‌اند پیشاپیش مطلع کنم که این نحوه فهم و توضیح دین، اگر به شکل حقیقت اثبات شده ارائه نمی‌شود، معدلک مبتنی بر بینش دیالکتیکی صرف هم نیست. تنها یک فرضیه انتزاعی و فلسفی محض نیست، بلکه مبتنی بر امور واقع و مشاهده تاریخی است و الهام‌بخش آثار بسیاری بوده است و به نحو مؤثری هم هدایت‌شان کرده است و در نتیجه سنجش تجربی طراوت خود را اثبات کرده است. اما از ذکر دلایل صحت این برداشت پرهیز می‌کنم، چراکه به زودی به نحوی کاملاً غیرجانبدارانه برای شما ارائه خواهد شد و اطمینان دارم که به همین ترتیب نیز مورد بحث قرار خواهد گرفت. فقط می‌خواهم شما را برای این کنفرانس و شرایط مطالعه آن آماده کنم، نه آن‌که پیشاپیش درباره آن بحث کنم. به‌طور خلاصه، توقع من از آزاداندیش این است که خود را در برابر دین در همان وضعیت روحی مؤمن قرار دهد. تنها به این شرط است که آزاداندیش می‌تواند امیدوار باشد که مقصود مؤمن را درخواهد یافت. از او خواهم خواست که دین را همان‌طور که مؤمن احساس می‌کند دریابد، چون حقیقتاً دین جز آن‌چه برای مؤمن است، چیز دیگری نیست. در نتیجه هر کسی که در مطالعه دین نوعی احساس دینی را در نظر نگیرد، نمی‌تواند در مورد دین

سخن بگویدا! او شبیه کوری خواهد بود که دربارهٔ رنگ‌ها حرف می‌زند. در حالی که برای مؤمن آن‌چه جوهر دین را می‌سازد، فرضیه‌ای موجه یا جذاب دربارهٔ انسان یا سرنوشت او نیست، آن‌چه او را به ایمانش وابسته می‌سازد، این است که ایمانش جزو وجودش است، به‌نظرش می‌آید که نمی‌تواند از ایمانش بگذرد بی‌آن‌که چیزی را در درون خود از دست دهد و در ازای این از دست دادن به نوعی افسردگی و کاهش سرزندگی همچون افت دمای اخلاقی‌اش برسد. در یک کلام، شاخصهٔ مذهب تأثیر حرکت‌زایی است که بر وجدان انسان‌ها دارد. توضیح دین، قبل از هر چیز، تشریح این تأثیر است.

حال وقت آن است که مؤمنان آزاده را مورد خطاب قرار دهیم. انسان‌هایی که در عین پای‌بندی به دین یا به یک حکم دینی، در مطالعه و سنجش آن، به حریت فکری‌شان نیز وفادارند و می‌کوشند تا آن‌جا که ممکن است آن را به تمامی حفظ کنند، با آن‌ها به زبان دیگری سخن خواهیم گفت.

من از آن‌ها خواستار همدلی هستم و فکر می‌کنم برداشتی که سعی در قبول‌اندنش دارم، شایستهٔ این همدلی هست. مسلماً اگر به یک دستورالعمل دینی به شکلی انحصاری و غیرقابل‌بحث پای‌بند باشیم، اگر فکر کنیم که به مرتبهٔ نهایی حقیقت دینی دست یازیده‌ایم، فهم متقابل ناممکن خواهد بود و حضور من نیز در این‌جا دیگر معنایی نخواهد داشت. اما اگر این احکام را موقتی تلقی کنیم و فکر کنیم که این‌ها ابدی نیستند و فقط چند صباحی بقا خواهند یافت و اگر فکر کنیم که این‌ها همگی ناقصند و این‌که مهم نه صورت این احکام، که محتوایی است که دربر می‌گیرند و این احکام بیان‌کنندهٔ بیش‌نسی آن‌اند و در نتیجه باید برای دریافت معنای پنهان و درونی آن‌ها از سطح و صورتشان گذشت، در این صورت فکر می‌کنم بتوانیم با یک توافق مشترک کاری را با هم تا مرحله‌ای پیش ببریم.

اما در این کار نیز باید به نوعی ذهن آزاد دست یافت. باید تا مدتی نوعی شک دکارتی را تجربه کرد. تا آن حد که به دستورالعمل مورد اعتقادمان بدگمان شویم، اما لاقلاً موقتاً باید آن را به بوتهٔ فراموشی سپرد، حتی اگر بعدها دوباره بدان بازگردیم. وقتی از سلطهٔ بلامنزاع این احکام ظاهری رها شدیم، دیگر مرتکب خطا و بی‌عدالتی نخواهیم شد. خطا و بی‌عدالتی‌ای که برخی از مؤمنانی که شیوهٔ تفسیر ما از دین کاملاً غیردینی نامیده‌اند بدان دچار شدند.

هیچ تفسیر عقلانی‌ای از دین که عمیقاً غیردینی باشد ممکن نیست، تفسیر غیرمذهبی از دین تفسیری خواهد بود که منکر امری است که فهم آن را در دستور کارش قرار داده است (کف زدن حضار). هیچ چیز بیشتر از این با روش علمی مغایر نیست. این امر [دین] را می‌توانیم به نحو متفاوتی بفهمیم، می‌توانیم حتی به جایی برسیم که آن را نفهمیم، اما نمی‌توانیم منکرش شویم. در واقع، وقتی که دیگر نخواهیم دین را با این یا آن اصل اعتقادی اشتباه بگیریم، آن‌چه بیش از

هر چیز در دین خواهیم دید، مجموعه‌ای از آرمان‌ها خواهد بود که انسان را فراسوی خویش به اعتلا وامی‌دارد، او را به جایی می‌رساند که از منافع مادی و معمول خود جدا می‌شود و زندگی‌ای را تجربه می‌کند که از نظر ارزشی و حیثیتی فراتر از زمانی است که او فقط به فکر تأمین معاش خود بود. در حالی که نظریه من، که هم‌اینک در مورد آن با شما سخن خواهم گفت و در این جا فقط خطوط کلی‌اش را یادآوری کردم، این است که در ورای همه اصول اعتقادی و همه شعائر سرچشمه‌ای برای حیات مذهبی هست، سرچشمه‌ای به قدمت بشریت، که هیچ‌گاه خشک نخواهد شد و آن سرچشمه‌ای است که از ادغام ضمیر انسان‌ها و اتفاق آن‌ها در یک اندیشه همداستانی‌شان در یک کار و از عمل اخلاقاً طراوت‌بخش و برانگیزاننده‌ای که تجمع انسان‌ها بر اعضای خود اعمال می‌کند، ناشی می‌شود. آیا در این سخن پیشنهادی نمی‌بینید که بتوانیم حول آن اتفاق نظر داشته باشیم؟ بی‌شک شما می‌توانید فکر کنید که [این تفسیر از] حیات دینی کافی نیست، که زندگی‌ای فراتر هست که از منشأیی دیگر نشئت می‌گیرد. اما آیا قابل توجه نیست که بتوانیم اعتراف کنیم که در ما، نیروهای مذهبی‌ای وجود دارند و بر ماست که استخراجشان کنیم، احضارشان کنیم و این‌که حتی نمی‌توانیم به وجود آورنده این نیروها نباشیم، تنها به این دلیل که ما به هم نزدیک می‌شویم، فکر می‌کنیم، احساس می‌کنیم و مشترکاً دست به عمل می‌زنیم.

سابق بر این یک سخنران، با اشاره به آسمان‌ها با ژستی پیامبرانه، به ما می‌گفت که آسمان‌ها خالی می‌شوند و ما را به برگرفتن نگاهمان از آسمان و دوختنش به زمین فرامی‌خواند، به این معنا که قبل از هر چیز به بهترین شکل تأمین منافع اقتصادی‌مان را و جهت همت خود قرار دهیم. گفته شد که این صورت‌بندی کفرآمیز است. اما از منظری که من بدان می‌نگرم، می‌توان گفت که این صورت‌بندی نه [کفرآمیز که] باطل است. نه، نباید هیچ‌گاه از خالی شدن قطعی آسمان‌ها هراسی داشت، چراکه این ما هستیم که آسمان‌ها را پر می‌کنیم. تصویری که ما در آسمان‌ها می‌اندازیم، تصویر بزرگ‌شده خودمان است و تا زمانی که جوامع انسانی وجود داشته باشند، از سینه خود آرمان‌های بزرگی را برخواهند کشید و انسان‌ها خدمتگزار این آرمان‌ها خواهند شد. در این شرایط، آیا مجاز نیستیم بگوییم که برداشتی اجتماعی از دین ضرورتاً حیات خود را از دم مذهبی‌ای می‌گیرد که چشم فروستن بر آن دور از انصاف خواهد بود.

اما برای تدقیق این اندیشه‌ها بیایم کمی تصور کنیم بینم دین آینده، یعنی دینی که به ریشه‌های اجتماعی خود واقف‌تر است، چه خواهد بود؟ مسلماً در این کار بایستی بسیار محتاط بود. تلاش برای پیش‌بینی این‌که چنین دینی تحت چه شکل مشخصی می‌تواند ظاهر شود کاملاً بیهوده است. اما آن‌چه می‌شود کم و بیش تصور کرد این است که این نیروهای اجتماعی اند که حامل آن خواهند بود.

اگر امروز زندگی مذهبی ما بی فروغ شده است، اگر نوزایی های موقتی که اعلام می کنند تنها تحرکاتی سطحی و گذرا هستند، به این دلیل نیست که از این یا حکم دینی روی گردانده ایم بلکه از آن روست که قدرت خلاق آرمان های ما تضعیف شده است. چرا که جوامع ما در حال گذار از یک دوره تزلزل عمیق هستند. به یک معنا جوامع ما می توانند به این تزلزلی که مستحمله می شوند مفتخر باشند، چرا که این تزلزل از این ناشی می شود که آن ها با گذشتن از یک دوره تعادل که در آن می توانستند به یمن گذشته خود زندگی راحتی داشته باشند، ناگزیر از تجدید خود هستند و خویشتن را به سختی و با درد جست و جو می کنند. آرمان ها و الهه هایی که تجسم این آرمان ها بودند امروزه در حال مرگند، چرا که دیگر به قدر کافی پاسخگوی نیازهای جدیدی که در حال شکل گیری اند نیستند و آرمان های جدیدی که برای ما و جهت دادن به زندگی ما لازمند، هنوز به دنیا نیامده اند. بدین ترتیب ما در دوره ای واسطه زندگی می کنیم، دوره سردی اخلاقی که مبین جلوه های متنوعی هستند که ما هر لحظه شاهدان مضطرب یا مغموم آن ها ایم. اما کیست که احساس نکند در اعماق جوامع حیات متراکمی در حال تکوین است، حیاتی که در صدد جست و جوی راه های خروج خود است و بالأخره هم این راه را خواهد یافت و این همان چیزی است که به ما دلگرمی می دهد. ما در پی عدالت برتری هستیم که هیچ کدام از احکام موجود به نحو رضایت بخشی بیانگر آن نیستند. اما این امیال تاریکی که در درون ما جریان دارند سرانجام روزی به خود آگاه تر خواهند شد، در صورت های معینی خود را تعریف خواهند کرد، انسان ها حول این دستورالعمل گرد خواهند آمد و مرکز تبلور اعتقادات جدیدی می شوند. و اما در مورد آنچه به وجه صوری این عقاید مربوط می شود، باید گفت که این چیزی است که جست و جوی فهم و دریافتش بی فایده خواهد بود. آیا آن ها عام، مجرد و انتزاعی خواهند ماند؟ آیا در چهره انسان هایی که تجسم و نماینده این اعتقادات خواهند بود نمود خواهند یافت؟ این ها حوادث غیر قابل پیش بینی تاریخی هستند.

تنها چیزی که اهمیت دارد این است که فراسوی سرمای اخلاقی که بر سطح زندگی اجتماعی ما حکم فرماست، منابع سوختی را که جوامع ما حامل آن اند احساس کنیم. حتی می توان از این بیشتر رفت و با کمی دقت گفت که در چه منطقه ای از جامعه این نیروهای جدید مشخصاً در حال شکل گیری هستند: در طبقات مردمی.

منبع

Durkheim, E. (1969) "Le sentiment religieux à l'heure actuelle", Archives des sciences sociale des religions (A. S. R), No. 27.

\*\*\*

سارا شریعتی عضو هیئت علمی دانشگاه تهران است. علایق پژوهشی ایشان در زمینه جامعه شناسی دین می باشد.